اسلام و غرب، دشواریهای گفت وگو

کمال عبداللطیف - ترجمه: حسین فیض اللهی آلمالو

عبارت دو بخشی اسلام - غرب دارای نشانه های گوناگونی است که بیانگر تکوین و شکل گیری روند پیچیده آن می باشد که در آن، عوامل تاریخی، دینی، سیاسی، ایدئولوژیکی بیشماری دخالت دارند، تا جایی که امکان نزدیکی دو مقوله، بدون برانگیختن حساسیت های مختلف به نفع این و آن، از میان رفته است.

چگونه می توان بدور از فشردگی حاصل در بنیان روابط موجودمیان دو طرف، به روابط این دو نگاهی افکند؟ چگونه می توان در این مفاهیم تغییر ایجاد نمود؟

فرد علاقه مند به موضوع روابط اسلام و غرب، با روش های گوناگونی در بکارگیری مفاهیم ایدئولوژیکی روبروست، بطوری که در صحنه مبارزه، مفاهیم به منظور حمایت از صلاحیت ها و بازدارندگی طرف دیگر، مطرح می شوند. این موضوع فراتر از داده های تاریخ کنونی و اقتضای روابط اصولی و تاریخی است.

روش مقابله و نفی یکدیگر در مساله اسلام و غرب جدید نیست. مقاله ساموئل هانتینگتون در باره برخورد تمدن ها بیش از نمونه ای از تلاش های اخیر در راه افزایش روزافزون عمق اختلافات میان اسلام و صلاحیت های سیاس آمریکا و غرب، چیز دیگری به شمار نمی آید.

نفی یکدیگر به زمان های دور، یعنی زمان ظهور اسلام برمی گردد. دین اسلام از آغاز پیدایش به صورت مشکلی برای اروپای مسیحی در آمده است. روابط جهان اسلام (دارالسلام) و جهان اروپا (اروپای مسیحی) فراز و نشیب هایی از جنگ و معاهدات صلح، اشکالی از همکاری و هم بارورسازی و نبردهای بیشماری را شاهد بوده است.

نبردهای پیاپی به جلوه های نظامی بسنده نکرد، بلکه مظاهر فرهنگی و روانی را نیز به همراه داشت و از ابزارهای ذهنی برای اصابت قراردادن بیش از یک هدف استفاده شد، یعنی با هدف سیطره مادی و فکری در اشکال گوناگون آن. به عنوان مثال، می توان گفت در آستانه قرن حاضر، محمد عبده کتاب های مشهور «الاسلام و النصرانیه » و "اسلام دین علم و مدنیت » را ننوشت، مگر اینکه به انتقادات و تهاجمات اروپای استعماری که در آن زمان به دروازه امپریالیسم رسیده بود، پاسخ داده باشد.

کارنامه تفکر عربی دهها متن مجادله آمیز را تقدیم می کند که بیانگر ابعاد اختلاف موجود در ذهنیت اسلام از غرب و نیز درک غرب از اسلام و جهان اسلام است.

عبارت دو بخشی اسلام - غرب، به نظر ما، برخاسته از تمهیدات قبلی است که دارای پوشش می باشد و مقابله میان آن دو، به واسطه پاره ای نظرات برابر، مشکل می شود. پس فرمولی بیطرف وجود ندارد; زیرا تقابل میان مفاهیم به عقیده و اسلام، آن هم به عنوان دینی از ادیان دارای کتاب دینی، باز می گردد که می گوید: «نواقص سایر ادیان را اصلاح و ترسیم می کند». مفهوم دیگر (غرب) به جو جغرافیای آکنده از مدارک تمدن اشاره دارد که بر میراث بیزانس، میراث نهضت اروپا و انواع دستاوردهای تمدن که در قلب جغرافیای اروپا طی بیش از چهار قرن متولد شد و سایر قاره ها را فرا گرفت، تکیه دارد که در عمل به واسطه تاریخ، ناگزیر به طرف غرب مهاجرت کرد و در شکل سیطره امپریالیستی، با انواع نتایج مترتب بر آن، تبلور یافت.

چگونه می توان به عبارت دو بخشی که دارای حیطه نظری مختلف هستند، فکر کرد؟

در ادبیات برخورد ایدئولوژیکی معاصر، مفهوم غرب با مدرنیسم و ارزش های امروزی همراه است. همچنین با تحول اقتصادی مبتنی بر اصول تولید و سرمایه داری و همردیفی آن با لیبرالیسم، به سردمداری امپریالیسم و طرح های گوناگون سلطه جویی همراه است. ضمنا این مفهوم با مقوله انسانیت و پایه های اشراقیون در عقلانیت و آزادی و همپیمانی همراه است، بطوری که آمیخته ای متناقض و ناآشنا را می سازد و به گونه ای مختلف، جریانات ایدئولوژیکی درگیر با یکدیگر، اجازه می دهد تا آن جلوه مطلوب را ارائه نمایند. ظواهر غرب بیش از آنکه واضح و روشن شوند، پیچیده تر می شوند و نیز به هنگام ایجاد هماهنگی، تناقض افزایش یافته است. بنابراین از این معجون پیچیده، سخنرانی های بسیاری متولد شدند که این امر، موجب از کارافتادگی ابزارهای استدلال نظری سازنده شد و این امر برای مفاهیمی که درجنگ ایدئولوژیکی بکار گرفته می شوند، لازم است.

آنچه بر این مطلب تاکید دارد، مواضع اتخاذی اروپای غربی در برابر اسلام است. غرب به گشایش بخشی علمی هت شناخت اسلام در دانشگاههایش مبادرت می کند و بحث علمی در زمینه پدیده اسلام گرایی در اشکال گوناگونش را تشویق می نماید، تا جایی که سالانه مقالات مهمی در باره شناخت اسلام و میراث آن منتشر می شود. برخی از آنها به لحاظ موضعی بی آلایشند; افزون بر اینها، کمک ها و حمایت های غرب از برخی جنبش های اسلامی، به منظور دستیابی به اهداف محدود است.

در عین حال، همانطوری که هانتینگتون در طرحش بدان دست یافته، زمان خاتمه جنگ سرد میان غرب سرمایه داری لیبرالیستی و غرب سوسیالیستی، به تولد دشمنی جدید منجر شده، دشمنی که به آنچه در توان دارد، به مقابله با تمدن غرب، تمدنی که زمام ابتکار تاریخ نوین را در دست دارد، می پردازد. پس، اسلام دشمنی قدیمی و در کمین نشسته است; زیرا شکل گیری تمدن غرب و اصول آن را مانند دستاوردهای آن رد می کند.

چگونه می توان این موضع گیری ها را در کنار یکدیگر قرار داد؟ (بطور مثال) کار در زمینه شناخت اسلام، حمایت برخی جریانات اسلامی، محاصره سیاسی اسلام، به عنوان عدم پذیرش نوگرایی فکری و سیاسی و تاریخی، آنچنان که در تجربه تاریخ اروپا متجلی شد، تشویق برخی جریانات اسلامی با عنوان اینکه آنها با گذشت بوده، قادر به قبول دستاوردهای تمدن غرب هستند.

به دشواری می توان ابعاد این موضع گیری را در انواع یاد شده درک کرد; همین طور درک برخی گفتمان های اسلامی در مورد غرب. بطور مثال، کتاب مودودی، «ما و تمدن غرب » ، دارای مضامین بسیاری از ادبیات رایج در میان برخی محافل و گروههای جنبش اسلامی است. در آن، از انقلاب جهانی اسلام سخن به میان آمده است. بنابراین، تاسیس حزب را ضروری می داند; آن هم به عنوان حزبی که قادر به جبهه گیری در برابر مادی گرایی و دنیاگرایی تمدن غرب است; چراکه حزب یاد شده به لحاظ بهره مندی از معنویت، می تواند انسانیت را از تمامی رنج ها و مصائب رهایی بخشد.

در متون مودودی، از غرب به عنوان تمدنی در آستانه فروپاشی و مبالغه آمیز در مفاهیم مادی اش یاد می شود و به مقابله با آن، از طریق تمامی ابزارها، فراخوانی می کند.

مودودی مقالاتش را با استفاده از الفاظ خشن نگاشته است. بی گمان، خشونت لفظی نمادین، از خشونت برخورد تاریخی و حقیقی که استعمار اروپا در مستعمرات آن را مدرن ساز کرده، تغذیه می شود.

وی در این متون، تنها به نقد و بررسی سرمایه داری و استعمار بسنده نمی کند، بلکه به غرب سرمایه داری، غرب کمونیستی را نیز اضافه می کند; بطوری که غرب زدگی را به مانند کمونیسم بی بند و بار، با کلماتی مورد انتقاد قرار می دهد که در آن، میان سطوح و زمان ها و اعتقادات، تفاوتی قائل نیست. اگر بیشتر متون غربی را معارض اسلام و کینه توزانه علیه مسلمانان بدانیم، بی پروایی نکرده ایم، بلکه پاسخی مستقیم به برخی متون مودودی و هر فرد صاحب نظر در مورد روابط غرب و اسلام می باشد; هر چند به لحاظ زمانی، میان این مقالات و انگیزه های ایجاد کننده آن، اختلاف وجود دارد.

مودودی به جو ایدئولوژیکی وابسته است. فضایی که خطوط اصلی آن را متون سیدجمال الدین اسدآبادی در اواخر قرن نوزدهم ترسیم نموده است، بویژه نامه وی با عنوان «پاسخ به دنیاگرایان » . متون مودودی برخی اوقات از آن هم فراتر رفته، بیانگر روش مبارزه ایدئولوژیکی رایج در جهان اسلام، پس از جنگ دوم جهانی می باشد.

این موضوع وقتی روشن می شود که دنیاگرایانی را که در نامه سیدجمال الدین از آنان سخن به میان آمده است، بشناسیم. آنان نمایندگان تفکر غربی معاصر، اشراقیون، معتقدین به تحول و پیشرفت با استناد به نظریه داروین و سپس طرفداران سوسیالیسم آرمانی هستند. نوشته های مودودی نیز در راستای افق هایی است که سید قطب با متون «جاهلیت قرن بیستم » ، «آینده این دین » و «المعالم فی الطریق » آنها را گشود. این مقالات تهیه و نگاشته شدند تا صلاحیت ها و اختیارات ایدئولوژی ضد تمدن غرب، استعمار غرب، غرب به تنهایی و به عنوان مظهر پدیده های مادی کفرآمیز را تعیین نمایند. حال وقت آن رسیده تا اصول آن کشف و افشا شوند، آن هم به مصلحت تاریخ جدید که در آن تمدن معنوی گرای شرق اسلامی نقش اصلی و راهبردی و پیش از همه نقش براندازی غرب و تمدن مادی آن را ایفا می کند.

ما در اینجا به مقایسه متن به متن و سخنرانی به سخنرانی می پردازیم، گفته های مودودی در مقابل هانتینگتون. سخنانی که کینه و ستم های روا شده نسبت به طرف درگیر را مبادله و تغذیه می نمایند، هرچند این دو، به دو سبک و شیوه مختلف نوشته اند، اما چارچوب زمانی و ایدئولوژیکی آن دو همچنان تغییر نیافته است. در ضمن، اراده و نیرویی که در ورای آنان نهفته است، عنصر موجهی برای فعالیت ها و عملکرد آن دو در عصر حاضر می باشد.

در مقابل، غرب دیدگاه جدیدی نسبت به تاریخ ارایه می کند که در آن، تمدن غرب را به عنوان افقی پیشرفته برای انسانی که زمان حال خود را می سازد، قرار می دهد. غرب به وسیله عقلانیت مبتکر، تدبیر و اندیشه ریاضی رشد یابنده، اصول منفعت و مصلحت جویی این کار را انجام می دهد.

این نگرش، اسلام را از تاریخ جدا می سازد و آن را در مسیر دیگری از تحول و در ردیف دوره های طفولیت انسانیت قرار می دهد. از آنجایی که متافیزیک اسلام از متافیزیک تمامی ادیانی که بشر آنها را می شناسد، جدا نیست، خطوط اصلی و مرکزی غرب را روشن می کنیم که هدف آن، بازسازی تاریخ بشری در جهت خدمت به منافع ویژه آن در عصر حاضر و آینده می باشد.

این دیدگاه، امروزه به اسلام تنها به عنوان بیانگر ادامه حضور طیف های مقدس در تاریخ می نگرد. همین طور به تبدیل اسلام به حجاب و تروریسم مبادرت می ورزد. این شیوه ای ترسناک و خصمانه است که تصویر را تیره می سازد. بنابراین نمی دانیم از چه سخن می گوید. این تصویر، تصاویر ترسیم شده از سوی مودودی را در کتابی که پیشتر ذکر آن رفت و در مورد تمدن اروپا بود، مغشوش می کند. وی معتقد است که اروپا با اکتشفافات علمی، در زمینه محدودسازی و کنترل نسل ها، چه بسا به اختراعی دست یابد که بزودی به انقراض قریب الوقوع آن منجر شود.

در این چارچوب، پژوهش هایی که در دانشگاهها و مراکز علمی غرب در مورد مسائل اجتماعی و شناسایی قطب های درون اجتماعی بعمل می آید و نتایج آنها به یکدیگر نزدیک است، نشان می دهد، پدیده استمرار حضور دین به شکلی که هم اکنون در برخی جوامع اسلامی و احیانا داخل اروپا وجود دارد، در محدوده ای از تمایل و رغبت به تاکید هویت در برابر فعالیت های مخرب قرار دارد و علیه سلطه تحمیلی غرب امپریالیستی است که به شیوه های جدید به سرکشی خود ادامه می دهد تا منافعش را تامین نماید و حاکمیت مطلقش را بر جهانیان اعمال کند. غرب درصدد ارائه بیش از یک توجیه برای بازگشت پرشتاب به سوی میراث دینی است و بدان، به عنوان جایگرینی می نگرد که امکان مقاومت در برابر سلطه غرب و شیطان بزرگ (ایالات متحده آمریکا) و اروپای غربی را فراهم می سازد.

پس چگونه می توان در میان این اظهارات حاوی سرکشی و کینه توزی متقابل، بطور مشترک گفتمانی را میان دو طرف نابرابر برپا سازیم؟ چگونه می توان بر جنگ هایی که طی دو دهه اخیر متجلی شدند، فائق آمد؟ در این قرن می توان به مواضع برخورد ایدئولوژیکی، موضع جنبش سلفی ها در قبال امپریالسیم و غرب مسیحی و موضع انقلاب اسلامی ایران در برابر ایالات متحده آمریکا اشاره نمود. در پی آن، مواضع امروزی اروپا و آمریکا در برابر جنبش های اسلامی و گرایشات اسلام سیاسی و مواضع جنبش های اسلامی در برابر تمدن غرب چگونه است؟ چگونه می توان رابطه میان اسلام و غرب را پس از همه اینها در چارچوبی خاص فهمید؟

به نظر ما، در فهم رابطه میان اسلام و غرب، نمی توان پیشرفتی حاصل کرد، مگر با جداسازی ارتباط اولا میان دو مفهوم نابرابر و سپس بازسازی آن، بطوری که ایجاد تغییرات بنیادین و درونی هر یک از آنها را فراهم سازد. این امر می تواند با استفاده از نتایج گوناگون تحولات جاری در جهان انجام پذیرد.

(بطور مثال); اسلام را در برابر مسیحیت قرار می دهیم، بطوری که گفت و گویی معنوی پیرامون متافیزیک مقدس در هر دو دین، در چارچوب ادیان دارای کتاب و دین های توحیدی و سایر ادیان با مشارکت طرفین انجام شود. بایستی غرب را با مشخصه های کنونی اش و نه با عناوین و نهضت های ایدئولوژیکی آن شناخت. چه بسا صحبت از غرب، بسیاری از بقایای جنگ سرد را در بر گیرد، بطوری که در برابر شرق، ارزش های غربی قرار گیرند. بایستی غرب را تمدن اروپایی - آمریکایی نامید که این امر باعث رفع سوء تعبیر مفاهیم می شود; مفاهیمی که آن دو در گفت و گوی خود، به همان دلایل یاد شده از آن، استفاده نمی کنند. پس در درک یکدیگر، پیشرفتی حاصل نمی آید و در فهم اشکالات و شیوه های برخورد، تحول و پیشرفتی رخ نمی دهد.

کوشش در جهت حفظ محتوای مفاهیم و اتفاق نظر در مورد محتواها، به امکان تحقق ارتباط میان آن دو کمک می کند، بطوری که قادر باشد پل هایی از تفاهم را بسازد و امکان پشت سرنهادن اصل نفی یکدیگر را فراهم آورد. می توانیم گفتمانی را برپا داریم که مقدمات تاریخ نوینی را مهیا نماید و برپایه ایمان به اختلافات و اعتراف به تنوع باشد، آن هم بخاطر حمایت از انسان آینده; انسانیتی که قادر است دستاوردهای تاریخ معاصر، دستاوردهای نوآوری و فن آوری را بدون عقده حقارت و بدون دفاع از ماهیتی که به پاکی و نجابت اصیل و اصلی معتقد باشد، درک نماید.

منظورم این بود که گفت و گوی آتی، بر اساس تسلیم به اصل مساوات و برابری استوار است که به محدوده سازی و نقد اوهام مقدس در اظهارات اسلامیون نیازمند است; اظهاراتی که می تواند گونه های مختلف اشکالات برخورد تاریخ بشری را حل نماید، به گونه ای که رسوایی اوهام سیطره و فشار و محاصره مخرب را که غرب در مورد سایرین بکار می برد، به همراه داشته باشد. بنابراین، من متعتقد به این نیستم که اوهام مقدس و توانمندی های تفکر فراگیر و شعارهای جهان شمولی تحمیلی که از میان نمی روند، می توانند گفت و گوی جدید و سازنده را تحقق بخشند و اشکالات را برطرف سازند.

می بایست مواضع نقد متقابل را تغییر داد. شاید و چه بسا از تعصب نظری و مواضع دارای حال و هوای جنگی، تنها به خاطر مهیا نمودن آینده ای مشترک، دست برداریم. به این موضوع که نشانه ها و خطوطی در شکل های برخوردهای موجود پایان قرن بیستم در حال نمایان شدن است، معتقد نمی باشیم.

منبع: ماهنامه فرهنگی فکر و نقد، چاپ مراکش، سال اول، شماره 5، ژانویه 1998.